



«عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعْدٍ وَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْإِيمَانِ، وَ بَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالٍ أَخِيهِ شَيْئاً، فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ.»<sup>۱</sup>

[الحن: زرنگ تر است که از حق میل به ناحق کند؛ لحن: میل از جهت استقامت]

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «فِي كِتَابٍ عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْ نَبِيّاً مِنْ الْأَنْبِيَاءِ شَكَاَ إِلَىٰ رَبِّهِ الْقَضَاءِ، فَقَالَ: كَيْفَ أَقْضَىٰ بِمَا لَمْ تَرَ عَيْنِي، وَ لَمْ تَسْمَعْ أذُنِي؟ فَقَالَ: أَقْضَىٰ بَيْنَهُم بِالْبَيِّنَاتِ، وَ أَضْفَهُمْ إِلَىٰ اسْمِي يَخْلِفُونَ بِهِ.»

وَ قَالَ: «إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ، أَرِنِي الْحَقَّ كَمَا هُوَ عِنْدَكَ حَتَّىٰ أَقْضَىٰ بِهِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَأَلَحَّ عَلَىٰ رَبِّهِ حَتَّىٰ فَعَلَ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى رَجُلٍ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا أَخَذَ مَالِي، فَأَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَىٰ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ هَذَا الْمُسْتَعْدِي قَتَلَ أَبَا هَذَا، وَ أَخَذَ مَالَهُ، فَأَمَرَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمُسْتَعْدِي، فَقَتَلَ، وَ أَخَذَ مَالَهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى الْمُسْتَعْدِي عَلَيْهِ.» قَالَ: «فَعَجِبَ النَّاسُ، وَ تَحَدَّثُوا حَتَّىٰ بَلَغَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ دَخَلَ عَلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ مَا كَرِهَ، فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْفَعَ ذَلِكَ، فَفَعَلَ، ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِلَيْهِ: أَنْ احْكُم بَيْنَهُم بِالْبَيِّنَاتِ، وَ أَضْفَهُمْ إِلَى اسْمِي يَخْلِفُونَ بِهِ.»<sup>۲</sup>

[مستدعی: شاکی]

ما می گوئیم:

۱. گفته بودیم<sup>۳</sup> که مرحوم خویی به این روایت‌ها استناد کرده بود و گفته بود: نحوه مواجهه پیامبر (ص) با بینه به گونه‌ای بوده است که گویی شهادت عدلین واقع را معلوم کرده است. پس گویی به شهادت عدلین واقعیت معلوم می‌شده است و همین «معلومیت» توسط شارع پذیرفته شده است. پس ترافع در بحث مدخلیت نداشته است.<sup>۴</sup>

۲. حاصل فرمایش مرحوم خویی آن است که:

۱. الکافی (دارالحدیث)، ج ۱۴، ص ۶۵۶، ح ۱۴۶۲۳

۲. همان، ص ۶۵۷، ح ۱۴۶۲۵

۳. در سنمه فقه، سال دوازدهم، ص ۱۴۱

۴. ن ک: التفتیح، ج ۱، ص ۱۷۴



رجوع به «شاهدین عدلین در عملکرد پیامبر (ص)» از جهت آن نبوده است که یک حجت تعبیدی بوده است [تا بگوییم اولاً تسری حکم به سایر ابواب قیاس است و ثانیاً در باب قضا چون باید فصل خصومت شود، لاجرم باید یک فصل الخطاب مطرح شود]؛ بلکه پیامبر نظر شاهدین عدلین را بیان واقع می‌دانسته است و همان را هم پذیرفته است. پس «تبیین واقع به سبب شهادت عدلین که امری عقلایی بوده است از طرف شارع پذیرفته شده است و این در همه ابواب قابل تسری است»

۳. از مرحوم شهید صدر نقل شده است که ایشان می‌گویند: «اگرچه بینة به معنای شهادت عدلین نیست، ولی پیامبر (ص) شهادت عدلین را مصداق بینة دانسته است و این مطلب را به بنای عقلا در پذیرش شهادت عدلین که ضمیمه کنیم (یعنی بگوییم پذیرش پیامبر (ص) در یک مصداق به معنای امضای بنای عقلا در همه مصادیق است)، در همه موضوعات می‌توانیم حکم به حجیت شهادت عدلین کنیم.

« قد استقرب أستاذنا الشهيد (رحمه الله) تمامية الاستدلال بهذه الرواية على حجية البينة في الموضوعات مطلقاً إلا ما خرج بالدليل ؛ وذلك بدعوى أن ما يتحصّل من تطبيق النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) الذي لا شك فيه للبينة في القضاء على شهادة عدلین من حجية شهادة العدلین فی باب القضاء حينما يضم إلى الجذر العقلاني لحجية البينة في مطلق الأبواب يكون المفهوم عرفاً من ذلك إمضاء هذا الجذر العقلاني وجعل الحجية للبينة على الإطلاق»<sup>۱</sup>

۴. فرمایش مرحوم صدر کامل نیست چرا که اگر بگوییم «شهادت عدلین تنها در بحث قضا و از باب تعبّد مصداق بینة است»، تسری حکم به سایر ابواب قیاس است (و نمی‌تواند امضای بنای عقلا در همه مصادیق باشد)

اضف الی ذلک: احراز بنای عقلا مبنی بر پذیرش شهادت عدلین (حتی اگر باعث اطمینان عرفی نشود) در همه مصادیق قابل مناقشه است.

۵. گفته بودیم<sup>۲</sup> که «اینکه رجوع پیامبر (ص) به شهادت عدلین در باب قضا، به سبب تبیین واقع بوده باشد، و به سبب تعبّد نبوده است» محل تأمل است و قابل اثبات نیست.

۶. بهترین شاهد بر اینکه مردم در آن روزگار می‌دانسته‌اند شهادت عدلین واقع نما نیست، روایت امیرالمؤمنین (ع) از رفتار حضرت داوود (ع) است (که متن آن را آوردیم) که صراحت واقع به گونه‌ای دیگر تقریر شده است (چرا که مردم به رفتار حضرت داوود اعتراض داشته‌اند)

<sup>۱</sup> . فقه اهل البيت، ج ۵۲، ص ۲۱

<sup>۲</sup> . در ستامه فقه، سال دوازدهم، ص ۱۴۱



همچنین شاهد دیگر آن است که پیامبر (ص) می‌فرماید اگر مدعی یا منکر «الحن» باشند، می‌توانند حق را باطل جلوه دهند و لذا مسلمین نباید قضاوت نبوی را دارای موضوعیت به حساب آورند.

### جمع‌بندی حجیت شهادت عدلین در موضوعات

به نظر می‌رسد از آنچه در بحث «رؤیت هلال» گفتیم می‌توان چنین استفاده کرد که:

۱. «بینه» آن چیزی است که نوعاً و عرفاً باعث اطمینان به واقع می‌شود و واقع را نمایان می‌کند و چون «شهادت عدلین» متعارفاً باعث وضوح واقع و اطمینان می‌شده است، مصداق بینه بوده است ولی در همان روایات تصریح شده است که در جایی که «احتمال خطای شاهدان عدل» توسط عقلا یک احتمال قابل ملاحظه است (یعنی عقلا آن را به حساب می‌آورند و اصل عدم خطا را جاری نمی‌کنند)، نمی‌توان به سخن دو شاهد عادل توجه کرد.

و این را می‌توان به عنوان یک قاعده عقلایی هم پذیرفت.

پس:

اگر شهادت عدلین عرفاً موجب وضوح موضوع می‌شود، حجت است و به آن ترتیب اثر داده می‌شود ولی اگر چنین اطمینانی حاصل نمی‌شود دلیلی بر اینکه باید به شهادت عدلین تبعید داشت، نداریم.

۲. اما در باب قضا اگر بتوانیم ثابت کنیم که رجوع پیامبر (ص) و ائمه (ع) به دو شاهد عادل همیشگی بوده و به صورتی بوده است که یک رویه تبعیدی را پایه‌گذاری کرده است، در این صورت می‌توان در باب قضا، (به خلاف برخی از موارد مثل زنا و لواط) شهادت عدلین را یک حجت تبعیدی به حساب آورد (حتی اگر عرفاً موجب اطمینان نشود)<sup>۱</sup>

۳. اما درباره وصیت، قرض و طلاق (که مورد آیات شریفه است) می‌توان به حجیت تبعیدی شهادت عدلین قائل شد. الا اینکه بگوییم:

بیان این مطلب در آن موارد هم قید غالبی بوده است (به این معنی که غالباً با این مقدار باعث اطمینان عرفی می‌شده است) و اگر چنین عرفی اطمینان را در موردی پدید نیاورد، آیه نسبت به آن اشاره ندارد. و به عبارتی: ملازمه‌ای بین وجوب اداء شهادت و حجیت آن (که همان وجوب قبول و ترتیب اثر به آن باشد) وجود ندارد.

۴. ولی مشکل اصلی داستان «اجماع محتمل المدرکیه» است که بسیار قوی در مانحن فیه وجود دارد.

<sup>۱</sup> ن. ک: باب ۱۳ و ۱۴ کتاب الشهادت؛ ایضاً ن. ک: السرائر، ج ۳، ص ۶۳۹ [عُمَرُ عَنْ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ (ع) قَالَ سُئِلَ رَسُولُ

اللَّهِ (ص) عَنِ السَّاحِرِ فَقَالَ إِذَا جَاءَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ فَيَشْهَدَانِ عَلَيْهِ فَقَدْ حُلَّ دُمُهُ]



و اگر کسی از آن اجماع اطمینان پیدا کرد که «نظر شارع آن است شهادت عدلین در تعیین موضوعات حجت تعبدی است» طبعاً این حجیت ثابت است و الا می‌توان گفت که شهادت عدلین به شرطی که عقلاً احتمال خطای آن منتفی باشد می‌تواند مبین موضوعات باشد ولی اگر احتمال خطای آن را عقلاً نفی نمی‌کنند، در این صورت نمی‌توان به حجیت تعبدی شهادت عدلین در تشخیص موضوعات قائل شد.

۵. بهترین شاهد بر اینکه «شهادت عدلین در صورتی که موجب وضوح عرفی شود، مصداق بینه است»، عدم پذیرش آن در بحث زنا و لواط و مساحقه است که حتی برخی شهادت زنان در آن را نپذیرفته‌اند، چرا که روشن است در این امور که متعارفاً در علن واقع نمی‌شود احتمال خطا در تشخیص دقیق موضوع بسیار است.

و یا پذیرش حتی یک شاهد در مواردی است که به آنها اشاره خواهیم کرد.

<sup>۱</sup>. الموسوعة الفقهية، ج ۲۶، ص ۲۲۶